

## بررسی نظریه حضرت امام در امکان امر به ضدین در عرض واحد

### خلاصه مباحث گذشته

بحث مادر باره فرمایشات استاد بزرگوار آیت الله سبحانی بود که ایشان با سه بیان اشکال اول خود را به نظریه حضرت امام مبنی بر توجه دو امر هم عرض به مکلف را بیان فرمودند. بیان اول مسأله عدم اهمال در عالم ثبوت بود بیان دوم مسأله اشتراط قدرت بود که فرمودند به نظر ما عقل کاشف از تقیید اراده مولا است به قدرت عقلی است و اراده مولا نمی تواند انبساط بر تکلیف در موارد عجز مکلف از امتثال پیدا کند و منشا این کشف، علم عقل به صفات مولایی است که غافل نیست و حکیم است و نمی توان اهمال را در ثبوت ملتزم باشد و لذا عقل کاشف است

### بیان سوم اشکال اول محقق سبحانی به نظریه حضرت امام

و بیان سوم این بود که باید بین اطلاق لحاظی و اطلاق فرق گذاشت. اطلاق لحاظی به این برمی گردد که مولا بخواهد قید و خصوصیت را لحاظ کند. اطلاق لحاظی غلط است زیرا لفظ دلالت بر خصوصیت فردیه نمی کند مقدمات حکمت هم اثبات نمی کند که خصوصیات فردیه دخیل هستند و اطلاق رفض القیود است و مقدمات حکمت که تمام شوند ثابت می کنند که این طبیعی تمام الموضوع حکم است. ولی اطلاق ذاتی یعنی اینکه طبیعی ساری در افراد است و خود طبیعی در افراد وجود دارد و سریان و بودن طبیعی در هر فردی لابد است و لامفرّ از اینکه گفته شود هر فردی طبیعی است همراه با خصوصیات خاص خارجی‌ای که با آن تشخیص دارد ولی طبیعی در هر فردی هست زید و عمرو و بکر طبیعی را دارند لذا گفتیم که فرد یک کل است و طبیعی یک جز است خصوصیات فردیه سایر اجزاء این کل هستند مانند کم و کیف و این وضع و متی و سایر مقولات عشر که عوارض تشخیص بخش او هستند بنابر نظر قدمای فلسفه یا علائم تشخیص هستند اگر تشخیص به وجود باشد بنابر حرف متأخرین فلاسفه اصاله الوجود و قول فارابی که «الشیء مالم یوجد لم یتشخص و ما لم یتشخص لم یوجد» که تشخیص را مساوق وجود می کند ولی بالاخره طبیعی وجود دارد وقتی طبیعی بود اطلاق ذاتی هم هست. اطلاق ذاتی می گوید به دلیل اینکه در هر فردی طبیعی وجود دارد حکم به افراد طبیعی سریان دارد از باب دلالت لفظ یا از باب لحاظ مولا نیست دلالت لفظ منتفی است و از باب اطلاق به معنای مقدمات حکمت که بخواهند در مدلول این لفظ تصرفی کنند و غیر دالی را دال کنند بلکه از این بابت که مناط حکم طبیعی است که در تمام افراد هست، لذا اطلاق ذاتی وجود دارد و نمی شود منکر اطلاق ذاتی شد.

وقتی اطلاق ذاتی در زید و بکر و عمرو و علی و غیره بود و حکم تابع این طبیعی بود که اطلاق ذاتی دارد یعنی ساری در تمام افراد خود است وقتی چنین حکمی حاضر بود این حکم افراد را میگیرد و یکی از این افراد فرد مبتلاء است فرد مبتلاء

یعنی زیدی که الان مبتلاء به ازاله است و اطلاق ذاتی در مورد او است. اگر اطلاق ذاتی او را دربربگیرد تکلیف به غیر مقدور می‌شود و اگر شامل نشود زید مبتلاء که مسأله اطلاق ذاتی در مورد او درست است این نقض فرمایش امام است و مولا دست از احد الحجین کشیده است. لذا شما باید بدانید که یکبار دارید با اطلاق لحاظی اثباتی دلیل کاری می‌کنید در این فضا فرمایشات حضرت امام درست است. و یکبار با اطلاق ذاتی کار می‌کنید که دایره شمول آن سریان حکم به همه افراد است به اعتبار اینکه هر فردی مشتمل بر طبیعی است. این مسأله ثبوتی است و در متن واقع حضرت امام را گرفتار می‌کند.

بعد در ادامه مطلب می‌گوید از همین جا متوجه می‌شوید که مسأله خطاب قانونی مشکل حضرت امام را حل نمی‌کند زیرا ما فرق بین خطاب شخصی و خطاب قانونی را قبول داریم. خطاب شخصی دائماً فرد مبتلاء را می‌گیرد کما اینکه دائماً فرد غیر مبتلاء را گرفته است و ما این را قبول داریم که خطاب شخصی دائماً تراحم دارد و دائماً متوجه آن فردی است که در تراحم است و می‌خواهد اطاعت کند ولی مزاحم با فرد اهم است و با خطاب شخصی نمی‌توان او را خطاب کرد و تکلیف کرد. خطاب قانونی این گونه نیست بلکه همیشه تعداد قابل توجهی فرد داریم که مبتلاء به تراحم نیستند و به دلیل اینکه خطاب قانونی است و منحل به تعداد افراد نیست لذا اشکالی لازم نمی‌آید و تراحم لازم نمی‌آید. اکثر مکلفین مبتلاء به تراحم نیستند و می‌توان به آنها خطاب قانونی کنیم ولی این خطاب قانونی را در کنار اطلاق ذاتی قرار دهید. خطاب قانونی وقتی اضافه به مسأله اطلاق ذاتی می‌شود به دلیل این اطلاق ذاتی یک اشکال ثبوتی را به وجود آورده است از جهت اینکه این فرد مشتمل بر طبیعی است و طبیعی نیز فلان حکم را دارد با وجود این مطلب خطاب قانونی می‌تواند مشکل حضرت امام را حل کند. بله اگر مسأله اثباتی بود مشکل را حل می‌کرد ولی اگر مسأله به ثبوت برگردد مشکل را نمی‌تواند حل کند.

خطاب قانونی در فضای اطلاق لحاظی مشکل حضرت امام را حل میکند زیرا اثبات است ولی خطاب قانونی را در فضای اطلاق ذاتی مشکل ایشان را حل نمی‌کند زیرا در همان جا خطاب قانونی می‌آید منحل هم نیست و همه مکلفین را فرا می‌گیرد و اطلاق ذاتی می‌گوید من این مناط را ثبوتاً دارم و خطاب مولا و اثبات مولا مشکلی ندارد ولی ثبوت اشکال دارد. مکلفی که مناط را دارد و مولا به او خطاب شخصی ندارد خطاب قانونی نیز منحل نشده اشکال اثباتی وجود ندارد ولی ثبوتاً به مکلف که توجه می‌کند او را می‌خواهد یا نه زیرا مناط را دارد اگر بخواهد تکلیف به غیر مقدور است اگر نخواهد دست از احد الحجین تخیراً یا تعییناً کشیده است و تعبیر امام خراب می‌شود.

خلاصه اشکال ایشان این است که توجه دادن به حیث خطاب ذاتی است. خطاب ذاتی نمی‌تواند مشکل مبتلاء را حل کند زیرا مدا تاثیر خطاب اثبات است و مدا تاثیر اطلاق لحاظی اثبات است ولی در مقام ثبوت حکم مناط و موضوعی دارد که این مناط در همه هست مولا هم التفات به این مناط پیدا می‌کند و اگر این حکم را می‌خواهد تکلیف به غیر مقدور است و اگر نخواهد دست از احد الحجین کشیده است.

پس اشکال محقق سبحانی با سه بیان به حضرت امام وارد شد.

تعبیر ایشان این است که «ان شئت فعیر» ما بعدا در تحلیل خواهیم که هر سه تحلیل به یک چیز برمی گردد ولی با سه حیث مختلف است یعنی هر سه یک محور دارد لکن ما از باب اینکه امانت را رعایت کنیم و ایشان فرموده است «ان شئت قلت و ... بعباره ثالثه» خواه مراد از عبارت ثالثه این باشد که بیان عوض شده و موضوع و محمول یکی است و بالاخره نکاتی در بیان خود دارد یکبار حیث قدرت موضوع بحث است و یکبار حیث اهمال موضوع بحث است و یکبار حیث اطلاق ذاتی موضوع بحث است.

آیت الله سبحانی نکته دیگری را به عنوان اشکال دوم بیان می کنند که ما بعدا بیان خواهیم کرد ولی اشکال سوم را الان بیان کنیم از جهت اینکه همسو با اشکال اول است.

### **اشکال سوم محقق سبحانی به نظریه حضرت امام**

این اشکال را آیت الله سبحانی تحت عنوان اشکال سوم به حضرت امام بیان کردند و می فرماید اینکه شما گفتید احکام مقید به قدرت نیست نه از جانب شرع والا جریان اصاله البرائه عند شک در قدرت لازم می آید و نه از جانب عقل والا لازم می آید که عقل حاکم باشد و تصرف در حکم شارع کند، محل اشکال است زیرا ما نمی گوئیم عقل حاکم است بلکه می گوئیم عقل کاشف است و قائل به حاکمیت عقل نمی شویم و اگر به ما اشکال کنید که اگر عقل کشف کرده است یعنی ایشان با این توضیحات خیلی مرتب می خواهد کلام استاد خود، حضرت امام که فرمودند ما در لسان ادله شرعی قید قدرت نداریم را تصدیق کند و بگوید این حرف امام درست است کما اینکه آیت الله فاضل چنین فرمودند، زیرا وسع را قدرت عقلی نمی دانند بلکه قدرت خاص شرعی می دانند و در ادله شرعی قید قدرت عقلی نداریم. از این طرف هم قبول داریم که معنا ندارد عقل حاکم باشد و قبول داریم هیچ حاکمی نمی تواند در حکم هیچ حاکم دیگر دخالت کند بلکه ما با عقل کاشف کار می کنیم، یعنی عقل کشف می کند وجوب مقید به قدرت عقلی شده است کما اینکه وجوب حج مقید به استطاعت شده است لکن در استطاعت کاشف دلیل نقلی است و اینجا کاشف عقل است و این کاشفیت از باب علم عقل به صفات مولا است زیرا مولا غافل به ثبوت نیست و التفات به ثبوت دارد و حکیم است و لذا تکلیف به غیر مقدور نمی کند و از درون خطاب بیرون نمی آورد و کاملاً دقت می کند که حرفهای محقق نائینی را بیان نکند که قدرت از درون خطاب در آید.

در اینجا امام چنین احتمالی را داد که عقل کاشف باشد لکن اشکال امام به مطلب جریان اصاله البرائه عند شک در قدرت عقلی است.

محقق سبحانی از این اشکال امام جواب می دهد در اینجا در مواردی که شرطی وجود دارد که شناخت این شرط راه ندارد جز فحص، پس فحص واجب است. لذا ما قبول داریم که عقل کشف از تقیید حکم شرعی به قدرت عقلی می کند ولی جریان برائت را قبول نداریم بلکه فحص لازم است. می فرماید «فانَّ العقل إذا وقف علی صفات الشارع یستکشف بحکمته، عن توجه أحكامه إلی القادر فقط، لا العاجز، فالأحكام الشرعیة مقیده عندنا بالقدرة، (منظور اینجا قدرت عقلی

است در تقریر جدید کلام آیت الله سبحانی یک اشکالی وجود دارد که کلمه قدرت شرعی را آورده است. و اما عدم صحه جریان البراءة فلما قلنا من أن كل شرط لا يعلم وجوده و عدمه إلا بالفحص يجب هناك الفحص كالاستطاعة في الحج، و النصاب في الزكاة و القدرة في كل الأحكام و إلا يلزم تعطيل قسم كبير من الأحكام، و قد نقل هو «امام» قدس سره ذلك الاستثناء عن شيخه العلامة الحائري قدس سره.<sup>۱</sup> حضرت امام این مطلب را در مسأله خروج از محل ابتلاء نقل کرده است که عبارت آن را ما خواندیم. فرمودند چرا ما قائل هستیم که خروج از محل ابتلاء از قیود تکلیف است ولی قائل به جریان اصاله البرائه نیستیم، از باب وجوب فحص است و این شاهدهی است از کلام محقق حائری که حضرت امام بیان فرمودند.

اگر این مسأله درست نشود همه آن حساب و کتاب به هم می ریزد. اینکه می گوئیم ثبوت اهمال محال است و مولا التفات به واقع که می کند عقل به او می گوید قید قدرت را باید بیاورد والا تکلیف به محال لازم می آید اگر قید قدرت را آورد باید نقض امام را جواب بدهد و اگر جواب حضرت امام را ندهد تمام اشکالات محقق سبحانی باطل می شود.

اشکال شماره یک و شماره سه مرتب هستند یعنی اگر شما گفتید اهمال ثبوتی محال است و مولا توجه به واقع کرد و فرد مبتلاء را از باب اطلاق ذاتی دید عقل به او می گوید من به دلیل اینکه علم به صفات تو دارم پس تو نمی توانی تکلیف را برای عاجز بخواهی وقتی تکلیف را برای عاجز نخواهی یعنی دست از احد الحججین کشیدی. امام در اینجا چنین چیزی را احتمال داد ولی به گردن اینها انداخت که اگر شما این مطلب را بیان کردید باید قائل شوید به جریان اصاله البرائه عند الشک در قدرت. محقق سبحانی می گوید ما از باب وجوب فحص مشکل را حل می کنیم. عبارت آقای فاضل اینجا خیلی دقیق است و آقای فاضل فرموده است دعوا برای بعد از فحص است.<sup>۲</sup> دعوا بر سر جریان برائت هیچ ربطی به فحص ندارد و وجوب فحص درست است. و خیلی عجیب است از ایشان که مسأله را سر وجوب فحص برده است. وقتی در استطاعت فحص کردیم بعد از فحص اصاله البرائه جاری می کنیم، یعنی اگر بعد از فحص شک در استطاعت کردیم اصاله البرائه جاری می کنیم. نسبت ایشان به محقق حائری نیز اشتباه است.

۱. المحصول فی علم الاصول؛ ج ۲؛ ص ۸۸.

۲. اصول فقه شیعه؛ ج ۵؛ ص ۱۰۵. ادله نفی شرطیت علم: دلیل اول: در سایر واجبات مشروط، اگر ما شک در تحقق شرط داشته باشیم، معنایش این است که در تحقق مشروط هم شک داریم. مثلاً اگر کسی شک دارد که آیا مستطیع است یا نه؟ و ما فرض کردیم که در چنین موردی فحص لازم است ولی فحص هم نتوانست او را از حال تردید بیرون آورد، در اینجا در وجوب حج هم شک حاصل می شود ولی شک در وجوب حج مسئله را تمام نمی کند بلکه این شبهه وجوبیه است و باید اصالة البراءة را نیز به آن ضمیمه کند تا از زیر بار تکلیف احتمالی حج خارج شود. و اگر کسی - بر فرض - پیدا شود که در شبهات وجوبیه احتیاط را لازم بدانند، چاره ای جز احتیاط نیست. بنابراین مجرد شک در وجوب حج، کار را تمام نمی کند، بلکه باید از اصالة البراءة یا اصالة الاحتیاط هم کمک گرفت. البته در اینجا مشهور حکم به برائت می کنند. در مورد شرایط تکلیف، معمولاً یک چنین مسائلی مطرح است. ما در اینجا سؤال می کنیم که اگر علم شرط تکلیف شد، کسی که شک در تکلیف دارد، نتیجه این شکش قطع به عدم تکلیف است نه شک در تکلیف، زیرا شاک در تکلیف، در کنار شک خود قطع دارد که عالم نیست. پس وقتی شک در تکلیف دارد و شما (مشهور) هم علم را شرط تکلیف می دانید، نتیجه این می شود که شما قاطع به عدم تحقق شرط هستید.

و در این صورت، جایی برای جریان اصالة البراءة وجود ندارد. لذا شما (مشهور) یا باید از شرطیت علم برای تکلیف رفع ید کنید و یا از اصالة البراءة صرف نظر کنید، زیرا بین این دو نمی توان جمع کرد.

در اینجا باید بررسی کنیم که مسأله جریان اصالة البرائة ربطی به فحوص ندارد بحث ما بعد از فحوص است اگر فحوص کردیم و به جایی نرسیدیم باید اصالة البرائة جاری کنیم و لذا آیت الله فاضل این مطلب را هم در علم بیان کرد و هم در قدرت و گفت فحوص در علم قطع به عدم علم است و براءت هم نمی خواهد. علم و قدرت را کنار هم گذاشت و اشکال فحوص را جواب داد و بعد اشکال اصالة البرائة را بیان کرد.<sup>۳</sup>

یه نکته دیگر بیان می کنم که برای فردا در مورد آن فکر کنید. اگر ایشان قائل به استحاله اهمال ثبوتی شد با ترتب چکار می کند. بالاخره ترتب چی می شود. شما ترتب را با عصیان حل کردید. اشکال ترتب اجتماع ضدین نیست بلکه طلب ضدین است و طلب ضدین یعنی وجود دو طلب در آن واحد و اگر این اشکال دارد در ترتب هم این اشکال وجود دارد و این عین اشکال امام به محقق کرکی بود. خلاصه باید بررسی کنیم که اثبات و ثبوت چیست و اطلاق ذاتی و لحاظی چیست.

---

<sup>۳</sup>. اصول فقه شیعه؛ ج ۵؛ ص ۱۰۸. این دلیل همانند دلیلی است که در باب شک در شرطیت علم مطرح کردیم و تقریر آن چنین است: اگر کسی شک کرد که آیا قدرت بر انجام مأمور به مولا دارد یا نه؟ و پس از فحوص کامل هم نتوانست به یک طرف قطع پیدا کند، در این صورت طبق قاعده باید اصالة البرائة را جاری کند، همان طور که در مورد شک در شرط شرعی - مثل استطاعت - نیز چنانچه پس از فحوص نتوانست به یک طرف قطع پیدا کند، با تمسک به اصالة البرائة خودش را از زیر بار تکلیف به وجوب حجّ خارج می کرد. در حالی که مشهور در مورد شک در قدرت قائل به احتیاط می باشند. مگر چه فرقی بین شک در استطاعت و شک در قدرت وجود دارد؟ اگر هر دو در معنای شرطیت یکنواختند و در لوازم شرطیت، یک نوع آثار بر آنها مترتب می شود، چرا در یکی قائل به براءت و در دیگری قائل به احتیاط می شوند؟ از اینجا می فهمیم که قدرت، نمی تواند به عنوان شرط تکلیف مطرح باشد. بله، عجز به عنوان عذر مطرح است و اگر کسی در مقابل مخالفت تکلیف مولا بخواد عذری داشته باشد، باید عذر قابل ارائه داشته باشد. و با شک در قدرت، چنین عذری برای او پیدا نمی شود. به خلاف مسأله استطاعت، زیرا در آنجا مسأله شرطیت مطرح است و شک در شرط، موجب شک در مشروط و رجوع به اصالة البرائة است. اما اینجا چون جنبه شرطیت مطرح نیست، با شک در قدرت، به اصالة البرائة رجوع نمی شود. و این در حقیقت، تضادی بین دو کلام مشهور است که از سویی قدرت را به عنوان شرط مطرح می کنند و از طرفی در صورت شک در قدرت، قائل به وجوب احتیاط می باشند، در حالی که مبنای مشهور در جمیع موارد شک در شرط، عبارت از اصالة البرائة است.